



بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

محمد مشهور به ملّا محسن و ملقب به فیض کاشانی^۱، از علمای دوره صفویه و معاصر با شاه عباس دوم بوده است.

در ۱۴ ماه صفر سال ۱۰۰۷ ق در کاشان به دنیا آمد.

پدرش رضی الدین شاه مرتضی، فقیه، متکلم، مفسر و ادیب بود که در کاشان حوزه تدریس داشت و مادرش زهرا خاتون بانویی عالم و شاعر دختر ضیاء العرفاء رازی از علماء بزرگ شهر ری بوده است.

ملّا محسن در دو سالگی پدرش را از دست داد و تحت سرپرستی دایی و عموی خود قرار گرفت.

بر اساس آنچه در ذکر احوال فیض به قلم خود ایشان آمده است، وی تحصیلات ابتدائی خود را نزد دایی خود که ممتاز عصر خویش بود، در کاشان آغاز کرده و برای فراگیری علوم دینی از جمله تفسیر، حدیث، فقه، عربی و منطق و... همت گماشت.

۱. ملّا محسن فیض کاشی هم می گویند.



اساتید ملّا محسن

در سنین ۲۰ سالگی برای کسب زیادتی علم راهی اصفهان (که در آن زمان مرکز تجمع علماء و پایتخت کشور بود) شد و برخی از علوم از جمله ریاضی را در آن شهر فرا گرفت .

مشهورترین اساتید فیض در علم حدیث ، فقه و تفسیر :

علّامه محمد تقی مجلسی و شیخ بهائی و سیّد ماجد بحرانی رحمتهما اللّٰه .

و در فلسفه و عرفان و کلام :

ملاصدرا ، میرفندرسکی و میرداماد بوده‌اند .

در برخی از منابع از ملّا خلیل قزوینی ، علّامه مولی محمد طاهر قمی و ملّا محمد صالح مازندرانی نیز به عنوان استادان وی نام برده شده است .

ملّا محسن پس از شاگردی در نزد چنین اساتید بزرگی موفق شد از محضر شیخ بهائی در اصفهان ، سیّد ماجد بحرانی در شیراز و شیخ محمد بن زین الدین عاملی در مکه اجازه روایت و نقل حدیث دریافت نماید .

وی در شهر قم از صدرالدین محمد شیرازی (ملاصدرا) هشت سال بهره گرفت و در همان زمان داماد او گردید .

پس از مهاجرت ملاصدرا به شیراز ، فیض کاشانی نیز به شیراز رفته و قریب دو سال



دیگر، از درس او استفاده کرد.

فیض، در فلسفه و کلام بسیار مقتدر و توانا بود و در زمره یکی از فلاسفه بزرگ قرار داشت چرا که در تحلیل و تجزیه مسائل دشوار حکمت کاملاً ماهر و صاحب نظر بوده است.

مبنا و مشرب فلسفی او، موافق با مشرب استادش ملاصدرا و در بسیاری از آرای فلسفی از او پیروی می کرد.

در خلال پاسخ ملا صدرای شیرازی از گله مندی دخترش که گفت چرا همسر مرا فیض و همسر خواهرم را فیاض به صیغه مبالغه لقب داده ای، ملاصدرا در پاسخ گلایه دخترش از فیض مدح ضمنی نموده که چکیده اش این است:

تا فیض نباشد فیاض نیست و مانند زید عدل و زید عادل می باشد.

فیض کاشانی، در ضمن کسب معارف و استفاده علمی و معنوی از استادان بزرگ خود، نوشتن کتاب و رساله را از ۱۸ سالگی آغاز نمود و در طی ۶۵ سال نزدیک به ۲۰۰ جلد کتاب در علوم و فنون مختلف تألیف کرد.

به تأیید تصنیفات برجای مانده از ایشان، وی جامع علوم زمان خویش بوده و از جمیع علوم بهره وافق داشته است.

لذا او را از پیشوایان حکمت، فلسفه، عرفان، الهیات، حدیث و فقه بر شمرده اند.



دیدگاه علماء

➔ **علاءه شیخ حر عاملی رحمته :**

فیض کاشانی فاضل ، عالم ، ماهر ، حکیم ، متکلم ، محدث ، فقیه ، محقق ، شاعر و ادیب بود و از نویسندگان خوب عصر ماست ، دارای کتاب‌ها و نوشته‌هایی است که وافى یکی از آنهاست ، در وافى ، کتب اربعه را جمع نموده و احادیث مشکله آن را شرح داده است ، جز این که در آن و برخی کتب دیگرش ، تمایل به بعض روش‌های صوفیه دارد ...^۲

➔ **محدث قمی :**

او در دانش و ادب و زیادی معلومات و دانستنی‌ها و ... احاطه کامل به علوم عقلی و نقلی مشهور است ...^۳

➔ **طباطبانی :**

این مرد جامع علوم است و به جامعیت او در عالم اسلام کمتر کسی سراغ داریم و ملاحظه می‌شود که در علوم مستقلاً وارد شده و علوم را با هم خلط و مزج نکرده است .

در تفسیر صافی و صفی و مصفی ... ابدأ وارد مسائل فلسفی و عرفانی و شهودی

^۲ . معجم رجال الحديث و تفصیل طبقات الرواة ج ۱۸ ص ۲۲۶ و ۲۲۷ ش ۱۱۷۶۴ .

^۳ . سفینة البحار ج ۷ ص ۱۷۸ فیض .



نمی‌گردد. در اخبار، کسی که وافی او را مطالعه کند می‌بیند یک اخباری صرف است و گوئی اصلاً فلسفه نخوانده است، در کتاب‌های عرفانی و ذوقی نیز از همان روش تجاوز نمی‌کند و از موضوعات خارج نمی‌شود با این‌که در فلسفه استاد و از میرزان شاگردان صدرالمتألهین بوده است.^۴

و البته پوشیده نماند که برخی از علما، فیض را مذمت نموده‌اند^۵ و این مذمت

^۴. مهر تابان چاپ قدیم ص ۲۶ و ۴۳.

^۵. میرزای تنکابنی درباره فیض می‌فرماید: و انصاف این‌که ملا محسن از شاگردان ملاصدرا و داماد او بوده و ظاهر این‌که بعقاید ملاصدرا معتقد بوده.

و همچنین (صاحب حدائق) بر ملا محسن فیض قدح نموده بلکه در کتاب نفحات ملکوتیه، ملا محسن فیض را فاسد العقیده دانسته ...

محمد بن مرتضی مدعو بمحسن و ملقب بفیض فاضل و اخباری و محدث و حکیم بوده ...

و ملامحسن غنا را جایز می‌دانست! و این از فتوای غریبه اوست و او را فتوای غریبه بسیار است ... و سببش آن بود که او را ذوق فقاقت نبود و جنبه معقول او غلبه داشت گویند که ملامحسن در باغ‌های خود در وقت سحر مشغول به نماز شب بود و کنیزی برای او غناء می‌خواند و او در رکوع بود و می‌گریست ...

او را مقالاتیست بسیار بر مذاق متصوفه و فلاسفه که مایه کفر است و بعقاید محیی الدین عربی اعتقاد داشته مثل وحدت وجود و نحو آن و از تلامذه ملاصدراست ...

و چون ملامحسن مسلم زمان بود لهذا قواعد صوفیه در آن اعصار در نهایت اشتها گردیده تا این‌که آخوند ملا محمد باقر مجلسی به عرصه آمد و اطفاء نائر آن جماعت نمود ...

آخوند ملا مهدی نراقی نقل نموده که من ملا محسن فیض را در خواب دیدم که می‌گفت: آن‌چه گویند مردمان در حق من پس از آن بری می‌باشم از عقاید فاسده باطله و اعتقاد من آن چیزی است که در آخر عمر نوشته‌ام و آن رساله را ملا محسن اسمش را برای من گفت پس از خواب بیدار شدم ...

قصص العلماء در حالات ملامحسن ص ۳۲۲ تا ۳۲۴



نسبت به قبل از توبه او ، بجاست^۶.

توبه و اظهار پشیمانی

زندگی فیض کاشانی را از جهت آرای علمی و فلسفی و کلامی و عرفانی و ... می‌توان به دو دوره تقسیم نمود :

دور اول : برخورد با مسائل یاد شده که در فهم آنها بسیار کوشا بوده و تحت تأثیر قرار گرفته است .

دور دوم : اظهار تنفر و انزجار از آنچه یاد گرفته و پشت پا به همه آنها زده و به تعبیر خود ایشان از طوایف اربع ملول گشته و رساله الإنصاف^۷ را می‌نویسد سال تألیف این رساله ۱۰۸۳ ق است و خود متوفای ۱۰۹۱ ق است^۸.

و در آن رساله با کمال رشادت و آزادی اظهار می‌کند که :

نه متکلمم و نه متفلسف و نه متصوف و نه متکلف

بلکه مقلد قرآن و حدیث پیغمبر ﷺ و تابع اهل بیت آن سرور ﷺ و از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و بر کرانه و از ما سوای قرآن مجید و اهل بیت ﷺ و آنچه به این دو آشنا نباشد بیگانه .

^۶ . و پذیرش بازگشت و توبه او ، با خداست .

^۷ . متن رساله الإنصاف در همین شماره به صورت کامل ذکر می‌گردد .

^۸ . یعنی رساله الإنصاف را هشت سال قبل از فوت خود در اواخر عمر نوشته است .



اهمیت این رساله از آن روست که مرحوم فیض در سال‌های آخر عمر نگاهی نقد گونه بر برخی از آراء و نوشته‌های گذشته خویش دارد و اعتراف می‌کند که برخی از آن‌ها را علی حسب التمرین نگاشته است .

در این رساله درباره چهار دسته متفلسفه ، متصوّفه ، متکلمین و من عندین سخن گفته شده و انتقاداتی از آنان صورت گرفته است .

ملاً محسن فیض ۲۲ ربیع الثانی سال ۱۰۹۱ ق به سن ۸۴ سالگی در کاشان بدرود حیات گفت و در قبرستانی که در زمان حیاتش زمین آن را خریداری و وقف نموده بود به خاک سپرده شد .

متن رسالة الإنصاف^۹

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله الذي انقذنا بالتمسك بحبل الثقلين من الوقوع في مهاوى الضلال و الصلوة و السلام على نبينا [محمد] و آله خير نبى و خير آل .

أما بعد فهذه رسالة في بيان طريق العلم باسرار الدين المختص بالخواص و الاشراف تسمى بـ : الإنصاف لخلوها من الجور و الإعتساف .

چنین گوید مهتدی به شاهراه مصطفی صلی الله علیه و آله محسن بن مرتضی زاده الله هدی علی هدی

^۹ . تذکر : ملامحسن رسالة الإنصاف را بصورت تلفیقی (از عربی و فارسی) نوشته‌اند ، بدون اضافه یا کم کردن ، متن رسالة

الإنصاف را ذکر می‌نماییم و اگر توضیح لازم بود ، در پاورقی مطرح می‌شود .



که : در عنفوان شباب چون از تفقه در دین و تحصیل بصیرت در اعتقادات و کیفیت عبادات به تعلیم ائمه معصومین علیهم السلام آسودم ، چنان که به توفیق حق سبحانه و تعالی در هیچ مسئله محتاج به تقلید غیر معصوم نبودم ، بخاطر رسید که در تحصیل معرفت اسرار دین و علم راسخین نیز سعی نمایم ، شاید نفس را کمالی حاصل آید لیکن چون عقل را راهی به آن نبود و نفس را در آن پایه ایمان که بود دری نمی گشود و صبر بر جهالت هم نداشت و علی الدوام مرا رنجه می داشت ، بنابراین چندی در مطالعه مجادلات متکلمین خوض نمودم و به آلت جهل در ازاله جهل سعی کردم .

و چندی در طریق مکالمات متفلسفین به تعلّم و تفهّم پیمودم .

و یک چند بلند پروازی های متصوّقه در اقاویل ایشان دیدم .

و یک چند در رُغونتهای ^{۱۰} من عندیّین گردیدم .

تا آن که گاهی در تلخیص سخنان طوایف اربع ، کتب و رسائل می نوشتم و گاهی از برای جمع و توفیق ، بعضی را در بعضی می سرشتم .

مِنْ غَيْرِ تَصْدِيقِ بَکَلِّهَا وَلَا عَزِيمَةَ قَلْبِ عَلِيٍّ جُلِّهَا بَلْ أَحَطْتُ بِمَا لَدَيْهِمْ خَبْرًا وَ كَتَبْتُ فِي ذَلِكَ عَلِيَّ التَّمْرِينَ زُبْرًا ، فَلَمْ أَجِدْ فِي شَيْءٍ مِنْ إِشَارَاتِهِمْ شِفَاءَ عِلَّتِي وَ لَا فِي أَدْوَاتِ عِبَارَاتِهِمْ بَلَالَ غَلَّتِي حَتَّى خِفْتُ عَلَيَّ نَفْسِي ، إِذْ رَأَيْتَهَا فِيهِمْ مِنْ ذَوِيهِمْ فَتَمَثَّلَتْ بِقَوْلِ مَنْ

^{۱۰} . رعونت : سست شدن ، احمق شدن ، بیهوده گو شدن ، نادانی ، کم عقلی ، سستی ، خود آرائی ، یاوه سرایی (فرهنگ عمید) .

قال :

خدعوني نهبوني أخذوني غلبوني وَعَدُونِي كَذِبُونِي فَأَلِي مِنْ أَتَظَلَّمُ
 ففررت الى الله من ذلك وُعُذْتُ بِاللَّهِ مِنْ أَنْ يُوقِعَنِي هُنَاكَ
 و استعذتُ بقول امير المؤمنين عليه السلام في بعض أدعيته :
 أَعِزَّنِي اللَّهُ مِنْ أَنْ أَسْتَعْمَلَ الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَ لَا تَتَغَلَّغُلُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ .^{١١}
 ثم أنبتُ الى الله و فوَّضْتُ أَمْرِي إِلَى اللَّهِ فَهَدَانِي اللَّهُ بِبِرْكَاتِهِ مَتَابَعَةَ الشَّرْعِ الْمُبِينِ إِلَى
 التَّعَمُّقِ فِي أَسْرَارِ الْقُرْآنِ وَ أَحَادِيثِ آلِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ صَلَوَاتِ اللَّهِ عَلَيْهِمْ .
 و فهمنى الله بمقدار حوصلتى و درجتى من الايمان ، فحصل لى بعض الإطمينان و
 سلب الله منى وساوس الشيطان .
 و لله الحمد على ما هدانى و له الشكر على ما أولانى .
 فاخذت أنشدُ شعراً :

مَلِكُ الشَّرْقِ تَشْرُقُ و إِلَى الرُّوحِ تَعْلُقُ
 غَسَقَ النَفْسِ تَفْرُقُ رَفِضَ الْكُفْرِ تَهْدُمُ

و ذلك فضل الله يؤتیه من یشاء .

ثم إنى جرّبت الأمور و اختبرت الظلمة و النور حتى استبان لى أن طائفة من أصحاب
 الفضول المنتحلين متابعه الرسول ، غمضوا العينين و رفضوا الثقلين و أحدثوا فى العقائد

^{١١} . در نهج البلاغه خطبه ٨٧ ص ١٤٨ چنین آمده است : فَلَا تَسْتَعْمِلُوا الرَّأْيَ فِيمَا لَا يُدْرِكُ قَعْرَهُ الْبَصَرُ وَ لَا تَتَغَلَّغُلُ إِلَيْهِ الْفِكْرُ .

بدعاً و تحزّبوا فيها شيعاً ، لا فى اثنين منهم اتفاق و لا فيما بينهم تآلفٌ دينى و لاتحابٌ إخوانى الا النفاق ، و ذلك لأنهم كانوا يطوفون حول الطوائف الأربع من غير بصارة^{١٢} ولامتابعة بصيرة^{١٣}.

و كانوا بالحرى أن يتلى عليهم :

وَمِنَ النَّاسِ مَن يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ مُّنِيرٍ^{١٤}

و كان الله مقتهم على صنعهم هذا إذ لم يرزقهم التآلف و التحابّ و الإتفاق و وكلهم الى حبّ الرياسة و رذيلة النفاسة و النفاق الى أن وقعوا بشؤم هذا الصنيع الشنيع الى التخالف و التدابر و التباغض و التناكر ، على أن من شأن النفوس الحسد و الكبرياء و عدم الإنقياد لمن كان من أبناء جنسها اذا كان معها فى زمان واحد ، و أشده اذا كان معها فى بلد واحد و ليس كذلك اذا كان قد مات او لم يولد .

ثم حبّهم الرياسة أوقعهم فى استبدادهم بالآراء و تشتتتهم فى الأهواء فهم بما عندهم مغرورون و بأنفسهم معجبون و بمن سواهم مستهزؤون .

كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ فَذَرَهُمْ فِي عَمْرَتِهِمْ حَتَّىٰ حِينٍ^{١٥}

^{١٢} . بصيرة .

^{١٣} . بصير .

^{١٤} . حج ٨ ، لقمان ٢٠ .



قال امير المؤمنين عليه السلام :

مَا كُلُّ ذِي قَلْبٍ بَلِيبٍ وَلَا كُلُّ ذِي سَمْعٍ بِسَمِيعٍ وَلَا كُلُّ ذِي نَظَرٍ (عَيْنٍ) بِبَصِيرٍ . . .
 فَيَا عَجَبًا وَمَا لِي لَا أَعْجَبُ مِنْ خَطَا هَذِهِ الْفِرَقِ عَلَى اخْتِلَافِ حُجَجِهَا فِي دِينِهَا لَا
 يَقْتَصُونَ أَثَرَ نَبِيٍِّّ وَلَا يَقْتَدُونَ بِعَمَلِ وَصِيٍِّّ وَلَا يُؤْمِنُونَ بِغَيْبٍ وَلَا يَعْفُونَ عَنْ عَيْبٍ
 يَعْمَلُونَ فِي الشُّبُهَاتِ وَيَسِيرُونَ فِي الشَّهَوَاتِ ، الْمَعْرُوفُ فِيهِمْ مَا عَرَفُوا وَالْمُنْكَرُ
 عِنْدَهُمْ مَا أَنْكَرُوا مَفْزَعُهُمْ فِي الْمُعْضَلَاتِ إِلَى أَنْفُسِهِمْ وَتَعْوِيلُهُمْ فِي الْمُهَمَّاتِ عَلَى
 آرَائِهِمْ كَأَنَّ كُلَّ امْرِيٍّ مِنْهُمْ إِمَامٌ نَفْسِهِ قَدْ أَخَذَ مِنْهَا فِيمَا يَرَى بِعُرَى وَثِيقَاتٍ وَأَسْبَابٍ
 مُحْكَمَاتٍ^{١٦}.

و قال عليه السلام في حديث آخر :

أَفَأَمْرَهُمُ اللَّهُ بِالْاِخْتِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ نَهَاَهُمْ عَنْهُ فَعَصَوْهُ أَمْ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى دِينًا نَاقِصًا
 فَاسْتَعَانَ بِهِمْ عَلَى إِتْمَامِهِ أَمْ كَانُوا شُرَكَاءَ لَهُ فَلَهُمْ أَنْ يَقُولُوا وَعَلَيْهِ أَنْ يَرْضَى أَمْ أَنْزَلَ
 اللَّهُ دِينًا تَامًا فَقَصَرَ الرَّسُولُ صلى الله عليه وآله عَنْ تَبْلِيغِهِ وَأَدَائِهِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ يَقُولُ :

مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ^{١٧} . وَ فِيهِ تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ^{١٨} .^{١٩}

^{١٥} . مؤمنون ٥٣ و ٥٤ .

^{١٦} . نهج البلاغه خطبه ٨٨ وكافي ج ٨ ص ٦٤ ح ٢٢ باندى تفاوت .

^{١٧} . انعام ٣٨ .

^{١٨} . نحل ٨٩ : وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبَيِّنًا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَدُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ .



و ما ذلك كله إلا لرفضهم التمسك بحبل الثقلين و تركهم وصية سيد الثقلين .
 ترى أحدهم مؤلماً بالنظر الى كتب الفلاسفة و ليس له طول عمره همّ سواه و لا يكون
 في غيره هواه من قبل أن يُحكّم علماً شرعياً أصلياً أو فرعياً .

بل و ربّما لم يسمع قطّ ممّا جاء به نبيّه ﷺ في ذويه سوى ما سمعه في صغره من أمّه
 و أبيه ، لم يتعلّم من الشريعة أدباً و لاسنةً و لم يتقلّد من صاحبها في علم منه .

سبحان الله عجب دارم از قومی که بهترین پیغمبران را بر ایشان فرستاده‌اند به جهت
 هدایت ، و خیر ادیان ایشان را ارزانی فرمود از روی مرحمت و عنایت و پیغمبر
 ایشان کتابی گذاشته و خلیفه دانا به آن کتاب واحداً بعد واحد بجای خود گماشته به
 نصی از جانب حق تا افاضت نور او تا قیام قیامت باقی و تشنگان علم و حکمت را
 بقدر حوصله و درجه ایمان هر یک ساقی باشد حیث قال :

إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ (مَا) ، إِنَّ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا بَعْدِي كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي
 أَهْلَ بَيْتِي ۲۰ .

ایشان التفات به هدایت او نمی‌نمایند و از پی در پیوزگی علم بر در امم سالفه
 می‌گردند و از نم جوی آن قوم استمداد می‌جویند و بعقول ناقصه خود استبداد
 می‌نمایند .

۱۹ . برگرفته از نهج البلاغه خطبه ۱۸ ص ۶۲ .

۲۰ . الغدير علامه امینی ج ۳ ص ۶۵ و ۸۰ و ۲۹۷ ، ج ۶ ص ۳۳۰ ، ج ۷ ص ۱۷۶ .



مصطفی اندر جهان ، آنکه کسی گوید ز عقل

آفتاب اندر جهان ، آنکه کسی جوید سُها

روی آن أناساً من المسلمین أتوا رسول الله ﷺ و سلم بكتف كتب فيها بعض ما يقول

اليهود فقال ﷺ :

كفى بها ضلالة قوم أن يرغبوا عمّا جاء به نبيّهم إلى ما جاء به غير نبيّهم^{۲۱}، فنزلت :

أولم يكفهم أنا أنزلنا عليك الكتاب يتلى عليهم إن في ذلك لرحمةً وذكرى

لِقَوْمٍ مُّؤْمِنُونَ^{۲۲}.

و ورد أنه ذكر في مجلس النبي ﷺ ارسطاطاليس فقال : لو عاش حتى عرف ما جئت

به لأتبعني على ديني^{۲۳}.

بازارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی مرغان قاف دانند آئین پادشاهی

همانا این قوم گمان کرده اند که بعضی از علوم دینییه هست که در قرآن و حدیث

یافت نمی شود و از کتب فلاسفه یا متصوفه می توان دانست ، از پی آن باید رفت .

مسکینان نمی دانند که خلل و قصور نه از جهت حدیث یا قرآن است بلکه خلل در فهم

و قصور در درجه ایمان ایشان است .

^{۲۱} . مرحوم فیض این روایت را در تفسیر صافی ذیل آیه ۵۱ عنکبوت هم آورده است .

^{۲۲} . عنکبوت ۵۱ .

^{۲۳} . روایت در کتب معتبر حدیث ، یافت نشد .

قال الله سبحانه :

وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تَبْيِينًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَدُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ^{۲۴}

الی غیر ذلک مما جاء فی معناه .

و هرگاه خلل و قصور در فهم و ایمان ایشان باشد مطالعه کتب فلاسفه و متصوفه نیز سودی نخواهد داد ، چرا که آن را نیز کما هو حقّه نخواهند فهمید .

گر جهانرا پر دُرِ مکنون کنم روزی تو گر نباشد چون کنم

ای کوتاه آستینان تا کی دراز دستی

باید بدانند که اگر به آسمان رفته‌اند زیاده از قدر حوصله و درجه ایمان خویش نمی‌توانند فهمید .

اگر توانند به تقویت ایمان ، حوصله را وسیع‌تر گردانند ، شاید به بالاتر توانند رسید
 لو كانوا يعلمون و إلا هرچند در این قسم مطالب بیشتر خوض کنند گمراه‌تر
 گردند من حیث لا يشعرون نعوذ بالله من الضلال بعد الهدى .

نکته‌ها چون تیغ فولاد است تیز چون نداری تو سپر واپس گریز

پیش این فولاد بی اسپر میا کز بریدن تیغ را نبود حیا

قال مولانا الباقر علیه السلام :

أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْحَلِيمَ الْعَلِيمَ إِنَّمَا غَضَبُهُ عَلَى مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ رِضَاهُ وَإِنَّمَا يَمْنَعُ

مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ عَطَاً وَ إِنَّمَا يُضِلُّ مَنْ لَمْ يَقْبَلْ مِنْهُ هُدَاهُ ٢٥ .

هرچه هست از قامت ناساز بی اندام ماست ورنه تشریف تو بر بالای کس کوتاه نیست

ای برادر سعی کن تا ایمان و یقینت از راه زهد و تقوی قوی گردد تا علم و حکمت

ببفزاید . وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَكُمُ اللَّهُ ٢٦ .

و ایلاً زیاده سری نکن و پا از گلیم خویش ٢٧ پیش مکش .

رحم الله امرء عرف قدره و لم يتعدّ طوره ٢٨ .

چون مستعد نظر نیستی وصال مجوی که جام جم ٢٩ نکند سود وقت بی بصری ٣٠

نعم إن شأق المعرفة أشمخ من أن يطير اليه كل طائر و سرادق البصيرة احجب

من ان يحوم حوله كل ساير .

شرح مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کو ورقی خواند معانی دانست

٢٥ . الكافي ج ٨ رسالة ابي جعفر عليه السلام إلى سعد الخير ص ٥٢ و ٥٣ ح ١٦ .

٢٦ . بقره ٢٨٢ .

٢٧ . بیشتر .

٢٨ . غرر الحكم ج ١ ص ٤٠٨ .

٢٩ . بنابر داستانهای ایرانی جامی که جمشید داشته و نقشه جهان در آن نقش بوده یا همه جهان را در آن می دیده که آنرا جام

جهان نما ، جام جهان بین هم گفته اند .

٣٠ . نابینائی .

نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند نه هر که آینه سازد سکندری^{۳۱} داند

هزار نکته باریکتر از مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری^{۳۲} داند

این سخن که مذکور شد با متفلسفه و متصوفه و پیروان ایشان است .

و اما مجادلان متکلمین و متعسفان من عندیین فهم کما قیل جمعی افسار تقلید از سر انداخته فطرت اصلی را سرنگون ساخته‌اند ، بطواهر نبوت و توابع آن قانع نباشند و از خود سخنی چند بیهوده تراشند نه طبعشان گذارد که با سر تقلید روند و نه توفیقشان باشد که بوی تحقیق شنوند مذبذبین بین ذلک لا إلی هولاء و لا إلی هولاء^{۳۳} .

از بهر فساد و جنگ جمعی مردم کردند بکوی گمراهی خود را گم

در مدرسه هر علم که آموخته‌اند فی القبر یضرهم و لاینفعهم^{۳۴} .

و بالجمله طائفه‌ای واجب و ممکن می‌گویند و قومی علت و معلول می‌نامند^{۳۵} و فرقه

^{۳۱} . هنر ساخت آینه‌ای که تصویر را معکوس نشان می‌دهد توسط آینه ساز دلیل بر این نیست که او بازی سکندری را هم یاد دارد و آن نوعی بازی است که هر دو کف دست خود را بر زمین گذارند و هر دو پای خود را در هوا کرده ، راه روند .

^{۳۲} . درویشی .

^{۳۳} . نساء ۱۴۳ .

^{۳۴} . هر علمی که در مدرسه آموختند در خانه قبر به آنان ضرر می‌زند و آنان را نفعی نمی‌دهد .

^{۳۵} . این عبارت ظهور در ناپسند دانستن اطلاق علت و معلول در مورد آفریدگار و مخلوقات او دارد . ولی باید توجه داشت که در استعمال واژه علت بر حق تعالی اگر مراد معنای فلسفی آن باشد که با ضرورت صدور فعل از علت و مسانخت علت با



[ای] وجود و موجود نام می‌نهند و من عندی را هر چه خوش آید گوید و ما متعلمان که مقلدان اهل بیت معصومین و متابعان شرع مبین‌ایم سبحان‌الله می‌گوئیم ، الله را الله می‌خوانیم و عبید را عبید می‌دانیم . قال الله سبحانه :

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا^{۳۶}

نامی دیگر از پیش خود نمی‌تراشیم و به آنچه شنیده‌ایم قانع می‌باشیم .

و شکی در این نیست که در محکمت ثقلین از این نوع سخنان که در میان این طوایف متداول ، و اصطلاحاتی که بر زبان ایشان ، متداول است هیچ خبر و اثر نیست و تأویل متشابهات همه کس را میسر نه ، بلکه مخصوص راسخین فی العلم است .

و هم المقرون بجملة ماجهلو تفسیره ، المعترفون بالعجز عما لم يحيطوا به^{۳۷} .

قال رجلٌ لأمير المؤمنين عليه السلام :

صِفْ لَنَا رَبَّكَ (تَبَارَكَ وَ تَعَالَى) لِنَزِدَادَ لَهُ حُبًّا وَ بِهِ مَعْرِفَةٌ فَغَضِبَ عليه السلام ، ثُمَّ صَعِدَ الْمُنْبَرِ

معلول و دیگر احکامی که در مورد علل طبیعی ذکر شده مقرون است مثل تأثیر و علّیت آتش نسبت به حرارت و نور ، این استعمال مورد اشکال است . و مرحوم فیض کاشانی آن را ردّ می‌نماید و اما اگر مقصود معنای لغوی علت که همان سبب است باشد که متفاهم عرفی از این واژه در محاورات است صحیح و قابل دفاع است و در مواردی از بیانات معصومین علیهم السلام هم به چشم می‌خورد مثلاً در توحید مفضل چنین آمده است: ... لِإِنَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ عِلَّةٌ كُلِّ شَيْءٍ وَ لَيْسَ شَيْءٌ بَعْلَةٌ لَهُ حَقٌّ مُتَعَالٍ عِلَّتْ وَ سَبَبٌ إِجَادٍ هَرِّ شَيْءٍ وَ شَيْءٌ سَبَبٌ وَ عِلَّتْ لِأَنَّ شَيْءًا لَيْسَ بِهِ سَبَبٌ وَ عِلَّتْ لِأَنَّ شَيْءًا لَيْسَ بِهِ سَبَبٌ . بحارالانوار ج ۳ ص ۱۴۸

^{۳۶} . مریم ۹۳ .

^{۳۷} . این کلام برگرفته از سخن بعدی است که از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل کرده است .



فَخَطَبَ خُطْبَةً جَلِيلَةً قَالَ فِيهَا :

فَانظُرْ أَيُّهَا السَّائِلُ فَمَا ذَلِكَ الْقُرْآنُ عَلَيْهِ مِنْ صِفَتِهِ فَأَنْتُمْ بِهِ وَاسْتَضِيءَ بِنُورِ هِدَايَتِهِ وَمَا

كَلَّفَكَ الشَّيْطَانُ عِلْمَهُ مِمَّا لَيْسَ فِي الْكِتَابِ (عَلَيْكَ) فَرَضُهُ وَلَا فِي سُنَّةِ النَّبِيِّ ﷺ وَ

أَيُّمَّةِ الْهُدَى أَثَرُهُ فَكُلُّ عِلْمِهِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مُنْتَهَى حَقِّ اللَّهِ عَلَيْكَ .

وَاعْلَمْ أَنَّ الرَّاسِخِينَ فِي الْعِلْمِ هُمُ الَّذِينَ أَغْنَاهُمْ عَنِ اقْتِحَامِ السُّدَدِ الْمَضْرُوبَةِ دُونَ

الْغُيُوبِ فَلَزِمُوا الْإِقْرَارُ بِجُمْلَةٍ مَا جَهِلُوا تَفْسِيرَهُ مِنَ الْغَيْبِ الْمَحْجُوبِ فَمَدَحَ اللَّهُ (تَعَالَى) :

اعْتَرَفَهُمْ بِالْعَجْزِ عَنِ تَنَاوُلِ مَا لَمْ يُحِيطُوا بِهِ عِلْمًا .

وَ سَمَّى تَرْكَهُمُ التَّعَمُّقَ فِيمَا لَمْ يُكَلِّفَهُمُ الْبَحْثَ عَنْ كُنْهِهِ رُسُوخًا فَاقْتَصَرَ عَلَى ذَلِكَ وَلَا

تُقَدَّرُ عَظَمَةُ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى قَدْرِ عَقْلِكَ فَتَكُونُ مِنَ الْهَالِكِينَ ^{٣٨} .

أشار عليه السلام في كلامه هذا الى قوله عز وجل :

يَقُولُونَ ءَامَنَّا بِهِ ؕ كُلٌّ مِّنْ عِنْدِ رَبِّنَا ^{٣٩}

و قال عليه السلام لابنه الحسن عليه السلام في وصيته كتبها إليه :

وَدَعَ الْقَوْلَ فِيمَا لَا تَعْرِفُ وَالْخِطَابَ فِيمَا لَمْ تُكَلِّفْ وَ أَمْسِكْ عَنِ طَرِيقِ إِذَا خِفْتَ ضَلَالَتَهُ

فَإِنَّ الْكُفَّ عِنْدَ حَيْرَةِ الضَّلَالِ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْأَهْوَالِ ^{٤٠} .

^{٣٨} . برگرفته از نهج البلاغه خطبه ٩١ ص ١٥٤ تا ١٥٦ .

^{٣٩} . آل عمران ٧ .

^{٤٠} . نهج البلاغه نامه ٣١ ص ٥٢٠ .



و قال عليه السلام ايضا فى هذه الوصية :

وَ اعْلَمْ يَا بُنَيَّ أَنَّ أَحَبَّ مَا أَنْتَ آخِذٌ بِهِ إِلَيَّ مِنْ وَصِيَّتِي تَقْوَى اللَّهِ وَ الْاِقْتِصَارُ عَلَيَّ مَا افْتَرَضَهُ ^{٤١} اللَّهُ عَلَيْكَ وَ الْاِخْذُ بِمَا مَضَى عَلَيْهِ الْأَوْلُونَ مِنْ آبَائِكَ وَ الصَّالِحُونَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ فَإِنَّهُمْ لَمْ يَدْعُوا أَنْ يَنْظُرُوا ^{٤٢} لِأَنْفُسِهِمْ كَمَا أَنْتَ نَاطِرٌ وَ فَكَّرُوا كَمَا أَنْتَ مُفَكِّرٌ ثُمَّ رَدَّاهُمْ آخِرُ ذَلِكَ إِلَيَّ الْاِخْذُ بِمَا عَرَفُوا وَ الْاِمْسَاكُ عَمَّا لَمْ يُكَلَّفُوا ^{٤٣}.

با حضرت امام حسن عليه السلام چنين خطاب مى كند تا به امثال ما چه رسد .

اينجا آشنايان در مقام ^{٤٤} حيرتند دور نبود گر نشيند خسته مسكين غريب

و قال عليه السلام :

مَا وَحَدَّهُ مِنْ كَيْفِهِ وَ لَا حَقِيقَتَهُ أَصَابَ مَنْ مَثَلَهُ وَ لَا إِيَّاهُ عَنَى مَنْ شَبَّهَهُ وَ لَا صَمَدَهُ مَنْ أَشَارَ إِلَيْهِ وَ تَوَهَّمَهُ ^{٤٥}.

و قال السجاد عليه السلام :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى قُلْ هُوَ

^{٤١} . فرضه

^{٤٢} . نظروا

^{٤٣} . نهج البلاغه نامه ٣١ ص ٥٢٢ تا ٥٢٤ .

^{٤٤} . طريق

^{٤٥} . نهج البلاغه خطبه ١٨٦ ص ٣٦٢ .

اللَّهُ أَحَدٌ^{٤٦} وَالْآيَاتِ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ^{٤٧} فَمَنْ رَامَ
وَرَاءَ ذَلِكَ فَقَدْ هَلَكَ^{٤٨}.

وقال عليه السلام:

لَوْ اجْتَمَعَ أَهْلُ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَنْ يَصِفُوا اللَّهَ بِعَظَمَتِهِ لَمْ يَقْدِرُوا^{٤٩}.

وقال الباقر عليه السلام:

هل سمى عالماً وقادراً إلّا لما وهب العلم للعلماء والقدرة للقادرين ، كلما ميّزتموه
بأوهامكم فى أدقّ معانيه مخلوق مصنوع مثلكم مردود إليكم و لعلّ النمل الصغار
يتوهم أنّ الله زبانيتين لأنّهما كمالها و يتوهم أنّ عدمها نقصان لمن لا يكونان له و هكذا
حال العقلاء فيما يصفون الله^{٥٠}.

وقال عليه السلام:

تَكَلَّمُوا فِي خَلْقِ اللَّهِ وَ لَا تَتَكَلَّمُوا فِي اللَّهِ فَإِنَّ الْكَلَامَ فِي اللَّهِ لَا يَزِدَادُ صَاحِبَهُ إِلَّا
تَحْيِيرًا^{٥١}.

^{٤٦} . توحيد ١ تا ٤ .

^{٤٧} . حديد ١ تا ٦ .

^{٤٨} . كافي ج ١ كتاب التوحيد باب النسبة ص ٩١ ح ٣ .

^{٤٩} . كافي ج ١ كتاب التوحيد باب النهى عن الصفة ص ١٠٢ ح ٤ .

^{٥٠} . الوافي ج ١ ص ٨٩ .

^{٥١} . كافي ج ١ كتاب التوحيد باب النهى عن الكلام فى الكيفية ص ٩٢ ح ١ .

وقال الصادق عليه السلام :

وَ كَيْفَ أَصِفُهُ بِالْكَيْفِ وَ هُوَ الَّذِي كَيْفَ الْكَيْفِ حَتَّى صَارَ كَيْفًا فَعَرَفْتُ الْكَيْفَ بِمَا كَيْفَ
لَنَا مِنَ الْكَيْفِ ٥٢ .

وقال عليه السلام :

وَ لَا تَعْدُوا الْقُرْآنَ فَتَضَلُّوا بَعْدَ الْبَيَانِ ٥٣ .

وقال الكاظم عليه السلام :

أَنَّ اللَّهَ أَعْلَى وَ أَجَلُّ وَ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ يُبْلَغَ كُنْهُ صِفَتِهِ فَصِفُوهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ كُفُّوا
عَمَّا سِوَى ذَلِكَ ٥٤ .

وقيل له عليه السلام :

بِمَا أُوْحِدَ اللَّهُ فَقَالَ يَا يُونُسُ : لَا تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَ وَ مَنْ تَرَكَ أَهْلَ
بَيْتِ نَبِيِّهِ عليه السلام ضَلَّ وَ مَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَ قَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ ٥٥ .

وقال الرضا عليه السلام :

اللَّهُمَّ لَا أَصِفُكَ إِلَّا بِمَا وَصَفْتَ بِهِ نَفْسَكَ ٥٦ .

٥٢ . كافي ج ١ كتاب التوحيد باب النهي عن الصفة ص ١٠٣ ح ١٢ .

٥٣ . كافي ج ١ ص ١٠٠ ح ١ .

٥٤ . كافي ج ١ ص ٦ ح ٦ .

٥٥ . كافي كتاب فضل العلم باب البدع و الرأي و المقاييس ح ١٠ .

٥٦ . كافي ج ١ كتاب التوحيد باب النهي عن الصفة ص ١٠١ ح ٣ .

و قال عليه السلام:

مَا تَوَهَّمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَتَوَهَّمُوا اللَّهَ غَيْرَهُ ^{۵۷}.

جهان متفق بر الهیّتش
 نه إدراک در کنه ذاتش رسد
 نه بر اوج ذاتش پرد مرغ وهم
 که خاصان در این ره فرس رانده‌اند

فرو مانده در کنه ماهیتش
 نه فکرت به غور ^{۵۸} صفاتش رسد
 نه در ذیل وصفش رسد دست فهم
 بلا اُحصی از تک فرو مانده‌اند ^{۵۹}

فلا تلتفت إلى من يزعم أنه قد وصل إلى كنه الحقيقة المقدسة ، بل أحتُ التراب في فيه ، فقد ضلّ فعوى و كذب و افتري ، فإنّ الأمر أرفع و أظهر من أن يتلوّثَ بخواطر البشر و كلّ ما تصوّره العالمُ الراسخ فهو عن حرم الكبرياء بفراسخ و أقصى ما وصل إليه الفكر العميق فهو في غاية مبلّغه من التدقيق .

آنچه پیش تو غیر از آن نیست
 گفتم همه مُلک تو سرمایه توست
 از ما تو هر آنچه دیده‌ای پایه توست ^{۶۰}

غایت فکر توست الله نیست
 خورشیدِ فلک چو ذره در سایه توست

سبحان من حارت لطايف الأوهام في بیداء کبریائهِ و عظمتهِ و سبحان من لم يجعل

^{۵۷} . کافی ج ۱ ص ۱۰۳ ح ۳ .

^{۵۸} . کُنه .

^{۵۹} . یعنی بزرگان و خواص در این میدان (توحید و خداشناسی) اسب تاخته‌اند ولی با این گفتار که ما کنه ذات و صفات پروردگار را درک نمی‌کنیم و ظرفیت و توان شمارش و درک اوصافش را نداریم از تاختن در این مسیر عاجز مانده‌اند .

^{۶۰} . یعنی آن چیز هم رتبه و درجه توست و مخلوق است و خداوند اجل از آن است .

للخلق سبيلاً الى معرفته إلّا بالعجز عن معرفته .

و ليعلم أنّ هذه الطوائف الأربع و إن كانوا يسيرون في الحيرة و يَجُولون في الضلال
إلّا أنّ الإنصاف يحكم بأنهم على اختلاف مذاهبهم لم يخرجوا بشيءٍ من أقاويلهم و
عقائدهم من الاسلام ، و لم يأتوا بما يُوجبُ على أحدهم اسم الكافر ، لا تفاقهم جميعاً
على الإقرار بالله و ملائكته و كتبه و رسله و اليوم الآخر ، و التزامهم أحكام الشرايع
بعزيمة من قلوبهم و جدّهم في السعى في وجدان ما ضلّ عنهم من مطلوبهم .

فان ثبتَ و تحقّق قطعاً في شخصٍ من أشخاصهم أنّه لم يهتدِ لولاية أئمة المعصومين
عليه السلام فهو خارج من الايمان بالمعنى الأخصّ دون الاسلام ، كما يُستفاد من الأخبار
المعصومية إلّا إذا كان ناصباً فحينئذ يخرج من الاسلام و يستحقّ السبّ و اللعن
بشرط أن يكون مُصرباً على النصب إلى حين موته من غير توبة .

ثمّ لما ثبت عن أئمتنا عليه السلام المنزلة بين المنزلتين و هي الضلال دون الكفر بين الايمان
و الكفر و ثبت أنّ أمر صاحبها إلى الله سبحانه فلا يجوز لعن أحد ممّن كان على الفطرة
بمجرد كونه ضالاً^{٦١} ما لم يتحقق كفره يقيناً و ما لم يثبت ثباته على كفره إلى أن أدركه
الموت مستبيناً .

قال رجل للصادق عليه السلام:

إِنَّا نَبْرَأُ مِنْهُمْ إِنَّهُمْ لَا يَقُولُونَ مَا نَقُولُ قَالَ : فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَتَوَلَّوْنَا وَ لَا يَقُولُونَ مَا تَقُولُونَ

^{٦١} . مگر این که بدعتگذار باشد که در این صورت جایز بلکه گاهی واجب می گردد .

تَبْرءُونَ مِنْهُمْ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهُوَ ذَا عِنْدَنَا مَا لَيْسَ عِنْدَكُمْ فَيَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَبْرَأَ مِنْكُمْ؟

قَالَ: قُلْتُ: لَأَجْعَلْتُ فِدَاكَ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَهُوَ ذَا عِنْدَ اللَّهِ مَا لَيْسَ عِنْدَنَا أَفْتَرَاهُ أَطْرَحَنَا؟

قَالَ: قُلْتُ: لَأَ وَاللَّهِ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا نَفَعَلُ.

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَوَلَّوْهُمُ وَ لَأَ تَبْرءُوا مِنْهُمْ إِنَّ مِنَ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَهُ سَهْمٌ وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ سَهْمَانِ

وَمِنْهُمْ مَنْ لَهُ ثَلَاثَةُ أَسْهُمٍ...، الحديث بطوله رواه في الكافي^{٦٢}.

فما بال أقوام يُطلقون ألسنتهم بلعن من تكلم يوماً هنالك لا يرتضيها اللاعن و لعل لها

معنى صحيحاً لا يفهمه اللاعن^{٦٣} او لعله تاب من ذلك او لعلها قالها لمصلحة كانت

هنالك او لأمر غير ذلك.

قال مولانا الباقر عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ اللَّعْنَةَ إِذَا خَرَجَتْ مِنْ فِي صَاحِبِهَا تَرَدَّدَتْ فَإِنْ وَجَدَتْ مَسَاغاً^{٦٤} وَإِلَّا رَجَعَتْ عَلَى

صَاحِبِهَا^{٦٥}.

ثم غير خافٍ على أولى النهي أن من رفض منهاج الثقلين في اكتساب المعارف، و

^{٦٢} . كافي ج ٢ كتاب ايمان و كفر درجات الايمان ص ٤٣ ح ٢ .

^{٦٣} . الطاعن .

^{٦٤} . بالغين المعجمة أى مدخلا و طريقا .

^{٦٥} . كافي ج ٢ ص ٣٦٠ ح ٦ .

اتَّبِعْ بَعْضَ هَذِهِ الطَّوَائِفِ ، فَهُوَ ضَالٌّ عَنْ سَبِيلِ الْهُدَى إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى^{۶۶} .

أَلَا فَاشْهَدُوا أَيُّهَا الْإِخْوَانُ بِشَهَادَةِ أَسْأَلُكُمْ بِهَا عِنْدَ الْحَاجَةِ أُنِيَّ مَا اهْتَدَيْتَ إِلَّا بِنُورِ الثَّقَلَيْنِ وَ مَا اقْتَدَيْتَ إِلَّا بِأُمَّةِ الْمُصْطَفِيِّينَ .

و بَرِئْتُ إِلَى اللَّهِ مِمَّا سِوَى هُدَى اللَّهِ فَإِنَّ هُدَى اللَّهِ هُوَ الْهُدَى .

نه متکلمم و نه متفلسف و نه متصوفم و نه متکلف بلکه مقلد قرآن و حدیث و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و برکرانه^{۶۷}، و از ماسوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت و آنچه بدین دو آشنا نباشد بیگانه .

آنچه خوانده‌ام همه از یاد من برفت إِلَّا حدیث دوست که تکرار می‌کنم

چرا که در این مدت که در بحث و تفتیش و تعمق در فکرهای دوران‌دیش بودم، طُرُقِ مختلفه قوم را آزمودم و به کُنه سخنان هریک رسیدم و بدیده بصیرت دیدم که چشم عقل از ادراک سُبُحات جلال صمدیت خاسر و نور فکر از رسیدن بسراذقات جلال احدیت قاصر بود .

كَلَّمَا رَامَ الْعَقْلُ أَنْ يُبْصِرَ شَيْئًا انْقَلَبَ إِلَيْهِ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَ هُوَ حَسِيرٌ ، وَ كَلَّمَا بَزَغَ نُورٌ

^{۶۶} . این کلام اشاره به قول پروردگار متعال دارد ، طه ۸۲ :

وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَى

^{۶۷} . ملول : دل‌تنگ و بیزار * برکرانه : برکنار و دور

الفكر ليُضيء اضمحلّ متلاشياً ثمّ أفلّ و هو خسير^{۶۸}.

فلما رأيت الأمر كذلك ناديتُ من وراء الحجاب العبودية :

سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ^{۶۹} غفرانك ، إِنِّي لَأَ أَحِبُّ الْآفِلِينَ^{۷۰} إِنِّي

وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ^{۷۱}.

إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ^{۷۲} وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ

الْمُسْلِمِينَ^{۷۲}.

هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم

هر جمالی که شنیدیم گرفتار شدیم^{۷۳}

کبریاء حرم حُسن تو چون روی نمود

چار تکبیر^{۷۴} زدیم از همه بیزار شدیم

۶۸ . خبیر

۶۹ . انبیاء ۸۷ .

۷۰ . برگرفته از انعام ۷۶ : فَلَمَّا أَفْلَقَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْآفِلِينَ .

۷۱ . انعام ۷۹ .

۷۲ . انعام ۱۶۲ و ۱۶۳ .

۷۳ . نسخه دیگر : هر جمیلی که بدیدیم بدو یار شدیم و صف او را که شنیدیم گرفتار شدیم

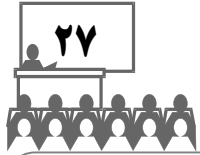
۷۴ . متأسفانه به خاطر کهولت سن ، تکبیر پنجم را فراموش نموده است ، به دل نگیری ، مبادا خیال کنید که ملا محسن ، سنی

بوده ، توجیه کنید ، إنّ لباب التوجیه باباً گشاداً . و باب توجیه در صناعت شعری به قول شعرای لأبالی گشادتر از همه چیز

است ، زیرا به عقیده آنان ، مهم این است که سجع و قافیه درست شود .

قافیه چو تنگ آید شاعر به جفنگ آید

و یا به خودشان این اجازه را می دهند که از الفاظ فاسد ، معانی پاکیزه اراده نمایند ، شریعت تأیید کند یا نه ، برای آنان فرقی



پرتو حُسن تو چون تافت^{۷۵} برفتیم ز هوش
 چون که هوش از سر ما رفت خبردار شدیم
 در پس پرده پندار بسر می بردیم
 خفته بودیم ز هیهای تو بیدار شدیم
 شربت لعل لبت بود شفای دل ما
 مبعث^{۷۶} ما ز پی نسخه عطار شدیم
 مصحف روی و حدیث لبت از یاد ببرد
 هرچه خواندیم و دگر بر سر تکرار شدیم
 راه رفتیم بسی تا که بره پی بردیم
 کار کردیم که تا واقف این کار شدیم
 روز ما نیک تر از دی^{۷۷}، دی ما به ز پریر^{۷۸}
 سال و مه خوش که به از پار^{۷۹} وز پیرار^{۸۰} شدیم
 هر چه دادند بما از دیگری بهتر بود
 تا سزاوار سرا پرده اَسرار شدیم
 در دل دیده ما نور تجلی افروخت
 تا به نیروی یقین مظهر اَنوار شدیم
 سر ز دریای حقایق چو برون آوردیم
 بر سر اهل سخن ابر گهربار شدیم
 باش تا فیض از اینگونه سخن بهره برد
 نزد بیگانه عبث بر سر گفتار شدیم^{۸۱}

ندارد .

^{۷۵} . تافت : تایید و روشنائی داد .

^{۷۶} . عبث : بیهوده و بی فایده .

^{۷۷} . دی : مخفف دیروز .

^{۷۸} . پریر : مخفف پریروز یعنی دو روز پیش .

^{۷۹} . پار : مخفف پارسال .

^{۸۰} . پیرار : مخفف پیرار سال یعنی سال پیش از پارسال .

مَولاي مَولاي أنت الذى تسرُبلتَ اللاهوتية الأزلية و تفرّدت بالوحدانية الأبدية
السُرمديّة ، نفذتُ دون ديموميّتك سلسلة الزمان و قعدتُ عن وصف قيموميّتك
شقشقة البيان و تجلّيت لعبادك فى مشارق البهجة و الجمال و تحجّبت عنهم
سرادقات العزّة و الجلال ، عميتُ أعين العقول عن استجلاء كبريائك و عيبتُ السنة
الفحول عن استملاء آلائك ، أشرقتُ بنور ظهورك حنادس ظلم الديجور ، و احتجّبتُ
عن نواظر العقول بإشراق ذلك النور ، تركت قلوب الطالبين فى بيداء كبريائك والهةً
حيرى و لم تجعل لمراقى أقدام العقول إلى حرم عظمتك مجرى ، هيهات هيهات ما
لأذلاء أمر العبودية و إدراك سُبُحات جلال الربوبية و انى لأسراء ذلّ الناسوت و نيل
سرادقات جمال اللاهوت ، سبحانك سبحانك لا نُحصى ثناءً عليك أنت كما أثنيت
على نفسك و فوق ما يقول القائلون ، اعصم قلوبنا بنور هدايتك عن ورطات الضلال ،
و وقّنا لقرع باب خدمتك بالغدو و الآصال ثم كحلّ أبصار بصائرنا بنور معرفتك حتى
نلاحظ بضياك حضرة الجلال ، فيلوح لنا من البهجة و البهاء و الكمال ما يستقبح دون
مبادئ إشراقه كلُّ حسن و جمال ، و نستثقل ما يصرفنا عن مشاهدتك و ملازمتك
غاية الاستثقال ، و نُقبِل بكنه همّنا على حضرتك و اتقين منك بوصال ليس دونه
فصال ، و ارحم يا الهنا نفوساً عن مذاهب الهدى جائرة و فى غياهب الردى حائرة ، و
ارفع لنا علم الهداية و اقشع عنا ظلم العماية و اسلخ عنا ظلمة التلبيس و التّمويه و

^{٨١} . ديوان فيض ص ٢٥٩ از انتشارات كتابخانه سنائی آنچه در ديوان آمده تفاوت های اندكى با اشعار اين رساله دارد .

أشرق علينا شمس التوحيد و أقمار التنزيه و علّمنا من لدنك علماً يكون دواءً داءِ
 قلوبنا ، و بصراً عمى أفئدتنا و شفاءً مرض أجسادنا و صلاح فساد صدورنا و طهور
 دَس أنفسنا ، واجعل حبك شِعارنا و ذكرك دِثارنا بجودك و كرمك يا حنان يا منان
 سبحان ربك ربّ العزّة عمّا يصفون و سلام على المرسلين و الحمد لله رب العالمين و
 صلّى الله على محمّد و آله و سلّم تسليماً .

فهرست

- ١ زندگی نامه ملامحسن فیض کاشانی
- ٢ اساتید ملا محسن
- ٤ دیدگاه علما درباره فیض
- ٦ توبه و اظهار پشیمانی
- ٧ متن کتاب رساله الإنصاف



منابع

- گلشن ابرار جلد یک جمعی از پژوهشگران حوزه علمیه قم نشر معروف چاپ اول .
- اندیشه سیاسی فیض کاشانی علی خالقی ناشر : بوستان کتاب قم چاپ اول .
- بازگشت ، بررسی و تحلیل آراء علامه فیض کاشانی در رساله الإنصاف ، محمد حسین بروجردی ، چاپ اول ۱۳۸۰ ناشر : بنیاد پژوهش‌های علمی فرهنگی نور الاصفیاء . ضمناً مآخذ رساله الإنصاف در صفحه ۱۴ این کتاب هم آمده است .
- ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی صفحه ۱۴ تا ۱۷ .
- رساله الإنصاف ، ملامحسن فیض کاشانی :
- ✓ کتاب ده رساله محقق بزرگ فیض کاشانی ، از انتشارات مرکز تحقیقات علمی و دینی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام اصفهان چاپ نشاط اصفهان چاپ اول بهار ۱۳۷۱ زیر نظر حجة الاسلام حاج سید کمال الدین فقیه ایمانی صفحه ۱۸۳ تا ۱۹۹ ضمناً منابع تحقیقی رساله الإنصاف در صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲ این کتاب ذکر گردیده است .
- ✓ مجموعه رسایل فیض (منهاج النجاة ، خلاصة الأذکار ، بشارة الشيعة ، مرآة الآخرة ، ضیاءالقلب ، رساله الإنصاف) که در یک جلد جمع آوری شده و به شماره ۱ - ۷ - ۲۷۷ - ۸۷۰۶۰ در کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی ، قم موجود است .
- ✓ نسخه دیگری از دانشکده الهیات تهران که با کتاب دیگری به نام الكلمة الطریفة از فیض کاشانی به خط محمد مهدی در یک جلد جمع آوری شده و تاریخ کتابت آن در پایان کتاب چنین آمده است :
- تمت کتابته يوم السبت غرة ذی القعدة الحرام ۱۱۱۶ .
- ✓ مجموعه رسائل خطی دفتر اول از انتشارات بنیاد پژوهش‌های اسلامی ، تألیف استاد مایل هروی .